

بحث تاریخی

خلفاء بعد از پیغمبر

«۳»

(ابی بکر از نظر عمر)

۴- شریک بن عبدالله بنی امیه از محمد بن عمرو بن مرة از پدرش از عبدالله بن مسلمه از ابی موسی اشعری نقل میکنند که او گفت سالی که جمعیت کثیری به حج رفته بودند و عمرهم در آنسال عازم حج شد منهم حج نمودم وقتیکه وارد مکه شدم روزی از خیمه خود بیرون آمدم بقصد ملاقات عمر- در راه به مغیره بن شعبه برخوردیم او با من روانشد و پرسید کجا میروی ؟ گفتم بملاقات امیر المؤمنین ! آیا با من میآیی ؟ گفت بلی ، هر دو براه افتادیم صحبت از عمر و زحمات او درباره اسلام و عمل او بر سره ابی بکر بمیان آمد بمغیره گفتم مثل اینکه ابی بکر از لیاقت و کاردانی و فداکاری عمر خبر داشت که آنچنان امر خلافت را برای او محکم کرد مغیره گفت بلی همینطور است که میگوئی اگر چه عده ای مایل نبودند عمر بخلافت برسد لیکن تلاششان بجای نرسید .

ابوموسی میگوید گفتم ای بی پدر (این جمله در سخنان حرب فراوان است بدون اینکه گوینده قصد اهانت داشته باشد)

چه کسانی هستند که مایل بخلافت عمر نبودند ؟ مغیره گفت مگر از قریش و شدت حسادتشان خبر نداری ؟ بخدا سوگند اگر حسد ده قسم باشد نه قسم آن مضمض قریش است و دو آن یک قسم دیگر هم قریش شریک سایر مردمنند گفتم ای مغیره آرام باش !! قریش مردمی هستند که از نظر فضل بر همه اقوام برتری دارند سخن باهنجا که رسید ما هم بخیمه عمر رسیده بودیم لیکن عمر رادر خیمه خود نیافتیم پرسیدیم خلیفه کجا است ؟ گفتند قبل از آمدن شما بیرون رفته است . ما برای یافتن او بمسجد الحرام آمدیم دیدیم عمر مشغول طواف است ما هم بطواف پرداختیم . پس از پایان طواف عمر بین ما دو نفر قرار گرفت در حالتیکه بر مغیره تکیه نموده بود پرسید از کجا میآئید ؟ گفتیم بقصد زیارت شما آمدیم چون گفتند بمسجد رفته اید ما هم متابعت کردیم عمر گفت متابعت شما خیر بود - مغیره نکاهی بمن کرد و خندید عمر در حالتیکه دست مغیره را فشار میداد گفت چرا خندیدی ؟ مغیره گفت برای صحبتی که در راه بین من و ابی موسی در گرفت - عمر گفت کدام

صحبت؟ جریان را برای عمر بیان کردیم تا آنجا، که سخن از حسد قریش بمیان آمد. عمر آه سردی کشید و گفت ای مغیره نه عمر از آن يك دهم راهم بر آن نه دهم بیفزای بلکه همه حسادت را بقریش اختصاص بده زیرا در آن یکدهم از یکدهم هم قریش شريك حسادت مردمند. سپس درحالتیکه عمر بین مادونفر راه میرفت اندکی سکوت نموده آنکاه گفت آیا ماباید حسودترین افراد قریش را بشما معرفی کنم؟ گفتم بسیار مشتاق هستیم - عمر گفت چگونه بشما خبر بدهم درحالتیکه لباس بر تن دارید. گفتم لباس چه ربطی بفرمایش شما دارد؟ گفت میترسم این راز فاش شود. گفتم خیلی عجب است که از پوشنده لباس نمیترسی لیکن از خودلباس میترسی؟ گفت بلی همینطور است. در این وقت بخیمه عمر رسیده بودیم - عمر دست خود را از دست ما گرفت درحالتیکه داخل خیمه میشد بما گفت جائی نروید.

ابوموسی گفت ای مغیره مذاکرات ما با اوباعث شده که ما را برای ادامه صحبت نکهت دارد. مغیره گفت: ما هم حاضریم که بهمه سخنان او گوش بدهیم اگر ما را داخل خیمه راه بدهد؟ در اینوقت فریاد خلیفه بلند شد وارد شوید.

وارد شدیم دیدیم خلیفه برپلاسی آرمیده است همینکه چشمش بما افتاد شروع بخواندن اشعار کعب بن زهیر نمود. لائقش سرک الاعند ذی ثقه - اولی و افضل ما استودعت اسرار - صدرا رحیبا و قلبا و اسعا قمنما - ان لا تخافمتی اودعت اظهارا (راز خود را جز نزد مردم بافضیلت فاش نکن - با کسانی راز بگو که دل وسیع و سینه باز داشته باشند تا از برملا شدن راز تترسی) فهمیدیم که میخواهد از ما پیمان بگیرد که این راز را فاش نکنیم.

ابوموسی مهکبید گفتم ای امیر ما را مشاور امین خود بدان و هر سخنی داری بیان کن - عمر گفت بلی شما دونفر چنین هستید سپس از جای برخاست و دربان را هم بیرون نموده درب را محکم بست آنکاه بما گفت حال پیرسید. گفتم ای امیر حسودترین افراد کیست که در افشاء اسمش از پیراهن تن ما می ترسیدی؟ عمر گفت من خواهم گفت لیکن من قول بدهید که نازنده ام بکسی نگوئید ولی پس از مردنم مختارید. گفتیم چنین خواهیم کرد.

ابوموسی میگوید من در دل خود خیال میکردم عمر میخواهد نام کسانی را ببرد که با خلافتش مخالف بودند و با بی بکر گفته بودند عمر صلاحیت خلافت ندارد زیرا درشتخو است مانند طلحه و امثال او لیکن دیدم اشتباه کرده ام زیرا عمر پرسید شما خیال میکنید حسودترین قریش کیست؟ گفتیم کسانی که با خلافت تو مخالفت کردند عمر گفت بخدا آنها نیستند بلکه خود ابی بکر است بلی ابوبکر حسودترین فرد قریش است. بین من و مغیره نگاهی رد و بدل شد و سپس سکوت مجلس را فرا گرفت و بقدری سکوت طولانی شد که ما گمان کردیم عمر از ادامه

سخن منصرف و از بیان این راز پشیمان شده است یکدفعه دیدیم عمر آهی کشید و چنین بسختان خوبش ادامه داد: وای از همت پست ترین افراد بنی تیم بن مره (مراد ابی بکر است) زیرا از من جلو افتاد از روی ستم و خلافت را بمن برگزار کرد از روی گناه!! - مغیره گفت پیشی گرفتن او را از تو از روی ستم دانستیم اما چگونه خلافت را از روی گناه بتو برگزار کرد؟! عمر گفت: خلافت را از خود دور نکره مگر پس از یاس و نومیدی از زندگی. بخدا قسم اگر حرف یزید بن خطاب را می شنیدم هیچگاه ابی بکر شیرینی خلافت را نمی چشید. ولی دو دلی و تردید من باعث شد که ابی بکر بر من سبقت بگیرد مغیره گفت: پس چرا در روز سقیفه وقتیکه ابی بکر خلافت را بر تو عرضه داشت نپذیرفتی؟ تا حالا تاسف نخوری؟

عمر گفت ای مغیره مادرت بهزایت بنشیند من ترا از خردمندان عرب میدانستم مگر آنروز نبود که ابی بکر چگونه حقه بازی و حیلله کرد مگر ندیدی پس از آنکه هجوم و تمایل مردم را بخود دید من تعارف کرد؟ منم که متوجه حقه بازی او بودم و میدانستم اگر من تعارفش را بپذیرم مردم قبول نخواهند کرد بلکه در آنصورت حتی پس از او هم خلافت بمن نمیرسد من خواهش و تعارف او را رد کردم ای مغیره آیا فریاد مردم را هنگامیکه ابی بکر خلافت را بمن عرضه داشت نمیشنیدی که از هر طرف میگفتند غیر از تو ای ابی بکر کسی را قبول نداریم؟ مگر ندیدی وقتی من خلافت را باو بخشیدم چگونه مسرور و خوشحال شد؟

راستی ای مغیره گوش کن داستانی: را وقتیکه اشعث را اسیر کرده نزد ابی بکر آوردند و ابی بکر او را آزاد کرد و خواهر خود ام قروه را نیز باو داد من باشعث گفتم آیا مرتد شدی و از دین خدا برگشتی؟ اشعث نگاهش بمن کرد که فهمیدم رازی در دل دارد بعد او را در کوچه ملاقات کردم گفت ای عمر عجب پاداش بمن دادی؟ گفتم چطور؟ گفت من را به خاطر اینکه تو خلقی شوی از ابی بکر و گردان شدم گفتم عجب پس حالا چه باید کرد؟ گفت هیچ!! چاره ای جز صبر نیست صبر کن تا ابی بکر بیورد ولی عین این گفتگورا اشعث به زرقان گفت و او هم بای بکر خبر داد. ابی بکر پیامی سخت برای من فرستاد منم بقاصد گفتم بای بکر بگو اگر دست از من برداری منم تمام اسرار بین من و تو وهمه قول و قرارها را خواهم فاش نمود چون ابی بکر شنید گفت ای عمر نه از من و نه از تو - من یقین کردم که جمعه ای نخواهد گذشت مگر آنکه خلافت را بمن برگزار خواهد کرد ولی ابی بکر آنقدر خود را بفراموشی زد تا مرد

حال ای مغیره کتمان کنید این حرفهای مرا از همه مردم مخصوصا از بنی هاشم - (دلیل دیگر بهم از کذب علماء اهل سنت در دست است که ابی بکر را در نظر عمر مردی حقه باز و فاسد معرفی میکنند لیکن ما از ذکر آنان صرف نظر نموده بهین چهار دلیل اکتفا کردیم)